

## بررسی مفهوم سکولاریسم - Secularism

دکتر یوسف فضایی

بینش سکولاریسم امروز در جهان متمدن، یکی از مسایل مهم کلامی - فلسفی است که از نظر خاستگاه، از موضوع تضاد فلسفه و علوم جدید در غرب با عقاید سنتی مسیحیت سرچشمه گرفته است. و در سده‌های جدید به‌ویژه در غرب در مسیر تاریخی خود صورت‌های مختلفی به‌خود گرفته است، و ریشه تولد بینش‌های دینی دیگری، مانند لیبرالیسم دینی، لائیسیم و پلورالیسم مذهبی در مکاتب کلامی شده است؛ از این‌رو یکی از مسایل مهم کلام جدید شمرده می‌شود. در این مقاله‌ی محدود می‌خواهیم به‌کوتاهی مفهوم آن را بررسی کنیم.

### تعریف سکولاریسم

اصطلاح سکولاریسم Secularism، که ریشه‌ی لاتینی دارد، یک واژه‌ی انگلیسی است که از نظر لغوی، به‌معنای گروهی از مردم مخالف در مقابل روحانیان و متولیان دین می‌باشد، که در حقیقت در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی، در آغاز به‌روش‌گروهی از پیروان مذهب پروتستان‌ها در مقابل روحانیان و دستگاه مذهب کاتولیک گفته می‌شد. به‌بیان دیگر، در آن سده‌های «سکولار» به‌عالم دنیوی و غیردینی در مقابل عالم معنوی و روحانی گفته می‌شد؛ و در زبان و عُرف کلاسیک مسیحیت کنونی، منظور از سکولاریسم نقطه‌ی مقابل جاودانگی و الوهیت به‌معنای هر چیزی است که، به‌زندگی این جهان مادی تعلق دارد، و به‌همان نسبت از معنویت و امور الهی دور است.

اما معنا و مفهوم اصطلاحی، سکولاریسم عبارت است از جدایی دین از حوزه‌ی سیاست و فرهنگ جامعه، و شناختن دین به‌عنوان یک واسطه‌ی شخصی فرد دین‌دار با خدا و در ضمن اشاره می‌شود، که اصطلاح «لائیک - Laiko» و «لائیسیم - Laisme»، که به‌معنای نظریه‌ی خروج از سلک روحانیون و شیوه‌ی زندگی اجتماعی آزاد و غیر وابسته به‌دین و تفکیک دین از سیاست است، یکی از مصادیق سکولاریسم می‌باشد.

بعضی سکولاریسم را به دو گونه یا در دو مرتبه تقسیم کرده‌اند:

- ۱- سکولاریسم ملایم و قابل قبول دین‌داران، که همان جدایی دین از سیاست و فرهنگ اجتماعی و پذیرش دین به عنوان یک نهاد اجتماعی است، که قبل از سده‌ی نوزده میلادی در اروپا رواج پیدا کرد.
- ۲- سکولاریسم حادّ و تندرو است، که جنبه‌ی الحادی و آنتیستی دارد، که اکنون در جوامع غربی بیش‌تر مورد نظر است.

### سیر تاریخی سکولاریسم در غرب

سکولاریسم در سیر تکاملی خود در غرب، مراحلی را طی کرده است و در هر مرحله مفهوم خاص و پیش‌رفته‌ای پیدا کرده است، به این ترتیب:

۱- تفکیک کشیشان به دو دسته: در وهله‌ی نخست در همان اواخر سده‌ی شانزده و اوایل سده هفده میلادی، در داخل تشکیلات کلیسا، سکولارها کشیشانی بودند در مذهب پروتستان به نام «کشیشان عرفی» که در خدمت مردم و خلق بودند؛ در مقابل دسته‌ی دیگر از آنان، که سر و کاری با مردم عامی نداشتند؛ بلکه بیش‌تر در خدمت کلیسا و تشکیلات دینی بودند، که تحت عنوان «کشیشان دینی» عمل می‌کردند.

۲- دوره‌ی جدایی دین از سیاست: در سده هیجده میلادی در غرب، با پیشرفت علوم جدید و ظهور اصلاحات سیاسی، مفهوم سکولاریسم تکامل یافته به معنای جدا دانستن دین از سیاست و حکومت و فرهنگ جامعه تغییر شد، و خواص جامعه‌های غربی معتقد شدند که، دین نباید در امور زندگی دنیوی، مانند مسایل سیاسی، اقتصادی، آموزش و پرورش و قانون‌گذاری دخالت کند؛ بلکه وظیفه‌ی دین در جامعه تنظیم مسایل اخلاقی و امور مربوط به ازدواج و طلاق و اجرای مناسک دینی و مراسم دعاست.

۳- دوره‌ی برتری دولت بر کلیسا: در سده نوزده میلادی طرفداران سکولاریسم، تنها به محدود کردن قلمرو دین و جدایی دین از حکومت و سیاست اکتفا نکردند؛ بلکه به تدریج معتقد شدند، که دولت و مظاهر آن را بر دین و کلیسا باید مسلط ساخت و در تدبیر امور جامعه، دین و کلیسا را تحت شعاع حکومت و دولت‌های مبتنی بر دموکراسی قرار دادند.

۴- دوره‌ی حذف و کنار گذاشتن دین: ارباب کلیسا و دین‌یاران مسیحی، که در برابر مخالفان خود قلمرو دین را در بُعد معرفتی به شکل آن کرده بودند، این بار در اواخر سده نوزده و سده بیستم میلادی، در مقابل مکتب‌های فلسفی لیبرالیسم، ماتریالیسم، و سوسیالیسم قرار

گرفتند و مورد حمله‌های فکری آن مکتب‌ها واقع شدند؛ و این مکتب‌ها آنتیستی دین را در جامعه امری زاید و مزاحم شمردند. چنان‌که کارل مارکس در گذشته در سال ۱۸۸۲ میلادی، دین را افیون جامعه دانسته و آن را وسیله‌ی تخدیر افکار افراد جامعه شمرده است. به این ترتیب در بیش‌تر جامعه‌های غربی، اعم از ماتریالیسم، پوزیتیویسم، سوسیالیسم و اومانیسم، سکولاریسم و لائیسیم مسایل ماورا طبیعی را طرد کرده و از علمیت دور پنداشتند. البته همه‌ی جوامع غربی چنان تلقی از دین را ندارند؛ بلکه از دیدگاه دموکراسی و بینش لیبرالیستی دینی، دین را یک امر شخصی شمرده و در صدد حذف آن بر نیامدند.

در زبان علمی عربی، مقوله‌ی سکولاریسم را به‌عنوان‌های «العلمانیة» و یا «العلمانیة» خوانده‌اند. اولی مشتق از علم است؛ زیرا یکی از خصوصیات سکولاریسم دعوت به علمی‌اندیشی و علم‌گرایی است. قرائت دومی مشتق از «عالم» است؛ زیرا یکی از معانی آن جهانی شدن و استقلال عقل انسان در همه‌ی ابعاد زندگی است، بدون این‌که نیازی به دین باشد. زنده‌یاد مرتضی مطهری در بعضی آثار خود، سکولاریسم را به‌همین معنا گرفته است. به‌هر متوال، از مفهوم سکولاریسم، در تحولات تاریخی آن در غرب مقوله‌های دیگری، مانند لیبرالیسم دینی، لائیسیم و پلورالیسم دینی به‌عنوان فروع و نتایج آن پدید آمدند، که در پایین به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

### زمینه‌های پیدایش سکولاریسم در غرب

چنان‌که می‌دانیم، بینش سکولاریسم در تمدن غرب، عکس‌العملی بوده است در رابطه با رفتار و کردار ارباب کلیسای مسیحیت با زندگی علمی و سیاسی مردم اروپا، در سده‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی؛ و در عصر حاضر هم بعضی شبه‌روشنفکران مسلمان هم تحت‌تاثیر آن واقع شده، و در آثار خود مسایل آن را توضیح داده و توجیه کرده‌اند.

به‌هر متوال، چنان‌که اشاره شد، زمینه‌های سکولاریسم در غرب چند چیز و دارای ریشه‌ها و مقدمات دینی، اجتماعی و معرفتی بوده است، مانند:

۱- زمینه‌ها و عوامل دینی: یکی از مهم‌ترین عوامل پیدایش بینش سکولاریسم در غرب، جنبه‌ی دینی داشته است. یعنی در بعضی متون مقدس دینی مسیحیت (تورات و انجیل) اشاراتی بر تفکیک دین از سیاست آمده است. چنان‌که در تعالیم عیسی مسیح در انجیل‌ها مردم به معنویت و اخلاق ملوکوتی دعوت شده‌اند، و در آن‌ها توجه به‌امور مادی و سیاسی انحراف از خواست خدا شمرده شده است و این آموزش در آن‌ها دیده شده است که: «باید کار قیصر

(حاکم سیاسی روم) به قیصر، و امور معنوی و کار دین به خدا واگذار شود» و از طرف دیگر، در سده‌های میانه آموزه‌های انحرافی کلیسای مسیحیت، مثل فروش آمرزش و خریدگناه باعث شد که، روشنفکران مداخله‌ی دین در امور زندگی و سیاسی مردم را ناروا بشمارند.

۲- عوامل تاریخی و اجتماعی: چنان که گفته شد، در اواخر سده‌های میانه اعمال و کردار ارباب کلیسا بر خلاف موعظه و شعار اولیه‌ی کلیسا مبنی بر ساده‌زیستی و بی‌توجهی به مال و مقام مادی دنیوی، توجه به مال و مقام تبدیل شده بود؛ از این رو، مردم به تدریج از آن‌ها روگردان شده و به دخالت دین در امور مادی اعتراض می‌کردند. به‌ویژه ظهور بعضی فسادهای اخلاقی و اجتماعی در میان قشر دین‌یاران مسیحی و ارباب کلیسا، باعث سستی ایمان مردم دانا نسبت به دین و مطالب کتاب مقدس گردید و رفته رفته این عقیده پیدا شد که، نباید کلیسا و دین در امور اجتماعی و سیاسی مردم دخالت کند؛ به‌ویژه مزاحمت‌های سازمان تفتیش عقاید کلیسا و تکفیر مخالفان و تعرض به دانشمندان و اعدام آن‌ها باعث تفر مردم از دین گردید، و دین را یک امر و اعتقاد شخصی شمردند.

۳- عوامل نظری و معرفتی: به تدریج که از سده‌ی ۱۷ علوم تجربی و فلسفه‌های نظری و عقلی در اروپا رشد کرد، و دانشمندان و فلاسفه - به‌ویژه فیلسوفان سیاسی و اجتماعی - ظهور کردند، مکتب‌های جدید فلسفی و علمی جای‌گزین الهیات ثابت و بدون تغییر دینی گردید و دامنه دخالت‌های دین مسیح در مسایل علمی و سیاسی کوتاه شد، و قوانین موضوعه‌ی مردمی جای قوانین الهی در مورد مسایل اجتماعی و سیاسی را گرفت؛ از این رو، در آن دوره کلیسا اقتدار معنوی خود را از دست داد و به تدریج به یک نهاد حاشیه‌ای و زاید تبدیل شد، و دست دین از دامن علم و سیاست کوتاه شد و در نتیجه، قلمرو دین همان کلیساها شد.

به این ترتیب، مشروعیت حکومت‌ها در غرب ناشی از آرای عموم شناخته شد، نه وابسته به خدا؛ یعنی به جای حکومت الهی حکومت مردمی همان دموکراسی و مردم‌سالاری برقرار گردید. بینش سکولاریستی در غرب از اواخر سده‌ی ۱۸ میلادی در همه‌ی کشورهای اروپا مورد قبول واقع شد، و از آن پس حکومت‌ها را از دین جدا کردند.

امروز این بینش در بعضی کشورهای اسلامی، مثل ترکیه و مصر و سوریه و پاکستان و اندونزی نیز رواج یافته، از آن تبعیت کرده‌اند، به‌ویژه در ترکیه که حکومت در آن جا صددرصد جنبه‌ی لائیک دارد. در دو دهه‌ی اخیر هم بعضی روشنفکران مذهبی ایرانی، مثل آقای دکتر سروش و همفکران او در ایران، در مقالات و آثار خود از آن بینش طرفداری کرده و در مجله‌ی کیان شماره‌ی ۲۶ صفحه‌ی ۸ در مقاله‌ی خود تحت عنوان «معنا و مبنای سکولاریسم» چنین

نوشته است: «حق این است که دینی شدن سیاست فقط وقتی ممکن است، که فهمی غیر مقدس از دین را با شیوهی غیرمقدس علمی مدیریت هم‌نشین و عجین کنیم، وگرنه دین مقدس را با سیاست غیرمقدس آمیختن، آب در هاون کوبیدن است...»  
و نیز او در صفحه ۶ همان مجله نوشته است:

«روزگاری بود که، حکومت‌ها مبنای مشروعیت خود و سیاست‌گذاری را از شرایط روز کسب می‌کردند، یعنی حاکم هنگامی بر حق محسوب می‌شد که به‌پشتوانه‌ی دینی بر مسند حکومت تکیه زده باشد، و رفتار او هم بر وفق اخلاقیات دینی و شرایع و احکام مذهبی باشد. اما در روزگار ما، از دو سه سده پیش به‌این سو، این رأی متروک شده و به‌هر تقدیر اندیشه‌ی سکولاریسم دین را از عرصه‌ی حکومت بیرون راند و حق اقامه حکومت و تضمین قوانین را از آدیان دانست.»

۴- عامل جامعه‌گرایی: یکی دیگر از عوامل گرایش غربی‌ها به‌پیش سکولاریسم، علم جامعه‌شناسی است. پیش‌تر جامعه‌شناسان ماده‌گرا از سده نوزده میلادی، دین را به‌عنوان یک نهاد اجتماعی تلقی کرده و در عصر مدرنیته و عقل‌گرایی، ارکان دین‌باوری و فلسفه‌ی ماورای طبیعت را مست کرده، و نهادهای جدید دیگر اجتماع را جای‌گزین دین در جامعه کرده‌اند؛ حتا در آن زمان آگوست کنت فرانسوی (وفات ۱۸۵۷ میلادی) بنیانگذار جامعه‌شناسی، یک دین انسانی بین‌المللی تاسیس و پیشنهاد کرد، که مطابق با الگوهای نهادهای جامعه‌شناسی جای‌گزین دین مسیح باشد. زیرا معتقد بود که دین جدید او باید با مقتضیات و نیازهای جامعه‌ی جدید غربی متناسب باشد.

از سده‌ی هیجده میلادی، متفکران خردگرا و داعیان نوگرایی اجتماعی و سیاسی، عقلانیت یعنی تکیه بر احکام عقل در توجیه مسایل اجتماعی و دینی را، یکی از پایه‌های سکولاریسم قرار دادند؛ و موضوع دگمانیسم دوره‌های میانه را، که در غرب مسیحی ناشی از مطالب کتاب مقدس بود، خلاف عقل شمردند. در مقابل این توجیه روشنفکران غربی، ارباب کلیسا به‌مقوله‌ی «هرمنوتیک - Hermenutic» یعنی شیوه‌ی تومل به‌تاویل و تفسیر عقلانی نصوص کتاب مقدس (کتاب تورات و انجیل‌ها) پرداختند، و مطالبی از آن نصوص از راه تاویل، که با معیارهای عقل و علوم جدید توافقی داشتند، استنباط کردند و کوشیدند آن مطالب را به‌عقلانیت نزدیک کنند، و از آن پس شیوه‌ی دفاع از دین در برابر حملات سکولارها عوض شد؛ و لذا گفتند مطالبی از کتاب مقدس و مفاهیم دینی، که به‌ظاهر ضد عقلانیت می‌نمایند دارای معانی کنایی و سمبولیک هستند، که از راه همان هرمنوتیک، یعنی تاویل و تفسیر عقلانی به‌دست می‌آیند.

موضوع تأویل و تفسیر بعضی نصوص کتاب‌های مقدس ادیان ناشی از همان مسأله برده است.

### علل نفوذ بینش سکولاریسم در جهان اسلام

قبل از پرداختن به چگونگی نفوذ بینش سکولاریسم در جهان اسلام، باید به این موضوع اشاره کنیم که، آن زمینه و شرایطی، که در نظام دینی مسیحی در اواخر سده‌های میانه و اوایل سده‌ی جدید به وجود آمده بود، و تشکیلات کلیسا و کشیشان مزاحمت‌هایی که در آزادی تفکر علمی و فلسفی و مسایل سیاسی برای آزاداندیشان ایجاد کرده بودند، و در نتیجه، بیش‌تر مردم از دخالت‌های ارباب کلیسا و دین‌داران مسیحی در امور سیاسی و علمی و فرهنگی از آن وضع ناخشنود شده بودند، زمینه‌ی پیدایش و رشد سکولاریسم در آنجا آماده شده بود، ولی در جامعه‌ی اسلامی در سده‌های اولیه، که در آن، مردم سالاری دینی توصیه شده بود، چنان زمینه‌ای وجود نداشت. دین اسلام یک دین سیاسی است، چنان‌که در بعضی نصوص اصیل اسلامی، مردم به تفکر علمی و فراگیری علوم تشویق شده‌اند حتا از پیامبر اسلام حدیث‌هایی که در آن‌ها موضوع مذکور توصیه شده، روایت شده است؛ چنان‌که او گفته است:

«كَمَالِ الدِّينِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ» یعنی کمال یافتن دین با علم میسر است. یا در حدیث دیگری آمده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَاتِ التَّفَكُّرُ» - یعنی تفکر عقلانی در امور بهترین عبادات است؛ از این رو در اسلام علما و مردان علم در عین حال که روحانی و فقیه و مفسر و محدث بودند، عالم علوم عقلی و علوم دیگر وقت هم بودند، به‌ویژه در مذهب شیعه. از این‌رو در سده‌های دوم تا اواخر سده‌ی پنجم هجری، در حوزه‌ی فرهنگی اسلام یک نهضت علمی شبیه نهضت علمی و فرهنگی سده‌های جدید اروپا پدید آمد و رشد یافت؛ از این‌رو، در آن دوره‌ی طلایی اسلام، ادیان و مذاهب و مکاتب مختلف فلسفی و کلامی آزادانه در کنار هم می‌زیستند، و هیچ‌گونه تضاد و برخورد شدید با یک‌دیگر نداشتند؛ بلکه یک نوع تسامح پلورالیستی میان آن‌ها برقرار شده بود. در آن دوره عالمان و متفکران - اعم از مسلمان و غیرمسلمان و ذمّی - هرچه می‌خواستند می‌نوشتند و بیان می‌کردند؛ یعنی آزادی قلم و بیان وجود داشت؛ از این جهت فرهنگ اسلام در آن دوره پدیدار شد.

ولی از نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم هجری، که در حقیقت سده‌های میانه مسلمانان از آن زمان شروع می‌شود، به تدریج تنگ‌نظری‌ها و تعصبات خشک ضداسلامی و وضعیت دگماتیسم در حوزه‌ی تفکر اسلامی ظاهر شد و خشک‌اندیشان از اهل حدیث و سنت‌گرایان بر علمی‌اندیشان تاختند، و آن‌ها را مورد تکفیر قرار دادند. چنان‌که غزالی در نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم و فخر رازی



در نیمه‌ی دوم سده‌ی ششم، و ابن تیمیه در نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری تفکرات فلسفی و آن آزاداندیشی اسلامی را انحراف از دین و اهل بدعت شمرده تکفیر کردند.

این روند بعد از حمله‌ی مغول‌ها، به‌ویژه در دوره‌ی تیموریان نیز ادامه یافت. در عصر صفویان نیز برای متفکران محدودیت‌هایی ایجاد کردند؛ چنان‌که ملاصدرا فیلسوف آزاداندیش (وفات ۱۰۵۰ هجری) را از اصفهان تبعید کردند و در سده‌ی یازدهم هجری (اواخر دوره‌ی صفوی) گروه اخباریان بر اصولیون، که تا حدودی عقلی‌اندیش بودند، مدتی غلبه کردند.

در زمان قاجاریان از آغاز سده‌ی سیزده تا نیمه‌ی سده‌ی چهاردهم هجری قمری، نیز آن وضعیت ضد علمی‌اندیشی اسلامی ادامه یافت، و در آن دوره اغلب ظاهریتان بر اهل تفکر اشراف داشتند. در دوره‌ی هفتصد ساله‌ی حکومت خلافت عثمانی در ترکیه‌ی کنونی نیز، تعصب‌ورزی و سنت‌گرایی افراطی رواج داشت؛ ازاین‌رو در آن مدت فیلسوف یا متفکر صاحب‌نظر و عقلی‌اندیشی در آن سرزمین ظاهر نشد؛ در نتیجه، زمینه برای نفوذ بیش‌سکولاریسم در جهان اسلام را مسلمانان متعصب به‌وجود آوردند.

به‌این ترتیب بود که، در سده‌های اخیر اسلامی تا حدودی - نه مثل اروپای مسیحی - زمینه برای نفوذ بیش‌سکولاریسم آماده شد، و کسانی را در جامعه‌های اسلامی متوجه خود کرده و برای خود جای پا پیدا کرد.

به‌هر منوال، گفته شد که مهد پیدایش و رشد سکولاریسم اروپای مسیحی زده بود، که در برابر دخالت‌های نابه‌جای دستگاه کلیسا در امور سیاسی و علمی اروپاییان ایجاد شد و دین را در جامعه‌ی غربی به‌حاشیه راند؛ ولی آن بیش‌سکولاریسم در جهان اسلام یک فرزند نامشروع و ناشی از یک تهاجم فکری و فرهنگی غربی به‌قلمرو اسلام در شرق، به‌ویژه آسیای جنوب‌غربی و شمال آفریقا است.

در حقیقت سکولاریسم از مظاهر و لوازم و خواص اجتناب‌ناپذیر تمدن پیش‌رفته‌ی غرب است. چنان‌که در آثار آن مشاهده می‌شود، آن بیش‌سکولاریسم عالم‌گیر شده و خواهی نخواهی تمدن‌های سنتی قدیم را تحت شعاع و نفوذ خود قرار می‌دهد. تنها منحصر به‌جامعه‌های اسلامی نیست؛ بلکه ملت‌های آفریقا، استرالیا و شرق آسیا را نیز زیر نفوذ و تاثیر خود قرار داده و می‌دهد.

به‌هر منوال، بیش‌سکولاریسم اول در کشورهای مستعمره‌ی شرق، مثل مصر و هند و اندونزی، همراه با تفکر غربی وارد شد و به‌تدریج، کشورهای دیگر اسلامی را تحت تاثیر خود قرار داد. بعضی از نویسندگان معاصر، مانند جلال آل‌احمد، این نفوذ تمدن غرب را در شرق تحت عنوان «غرب‌زدگی» خوانده‌اند، که روشنفکران مسلمان را به‌خود جذب و جلب

کرده است.

اکنون در آغاز سده بیست و یکم میلادی، بیش از سده‌های پیش فرهنگ و تمدن غرب، که سکولاریسم یکی از مظاهر آن است، در شرق و به‌ویژه شمال آفریقا و آسیای جنوب‌غربی از راه رسانه‌های مختلف، مثل ماهواره و اینترنت ملت‌های نامبرده را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد. در حقیقت، قیام‌ها و مخالفت‌ها و پرخاش‌گری‌های اجتماعی بعضی کشورهای اسلامی ضد نفوذ غرب، نوعی عکس‌العمل آن‌ها در برابر آن نفوذ است. می‌توان گفت، مبارزه‌ای است میان تمدن ریشه‌دار قدیم و سنتی شرق با تهاجم فرهنگ و تمدن غرب. در این بحیوحه، عواملی چند این نفوذ فکری و فرهنگی و سیاسی غرب بر شرق را برای غریبان ضروری می‌نماید. زیرا انقلاب صنعتی اروپا و رشد تولید اقتصادی چنین اقتضا می‌کند که، کشورهای اروپایی برای تولیدات صنعتی خود، در آغاز مواد خام تهیه کنند، و دوم بازار مصرف و فروش مصنوعات در خارج از اروپا و آمریکا پیدا کنند؛ از این رو سرمایه‌داران غربی با پشتوانه‌ی سیاسی و فرهنگی جذاب خود، شروع کردند به صادر کردن تمدن و فرهنگ خویش به کشورهای آفریقایی، آسیایی و به‌ویژه ممالک اسلامی؛ در این میان بود که، بیش سکولاریسم به جهان اسلام نفوذ کرد. چون فرهنگ و اخلاق سنتی اسلامی در آن ممالک برای آن نفوذ مانع بود، سعی کردند با اشاعه‌ی بیش سکولاریسم آن مانع را تخریب و در نتیجه ایمان سنتی مسلمانان را سست کنند.

به این ترتیب، از اوایل سده‌ی بیستم میلادی، به‌ویژه بعد از جنگ دوم جهانی، بعضی روشنفکران دینی در ممالک اسلامی نیز، در نوشته‌های خود، بیش سکولاریسم و فروع آن، یعنی لیبرالیسم دینی، لائیسزم و پلورالیسم مذهبی را کم و بیش در میان مسلمانان معرفی کردند و رواج دادند.

در این میان، علوم تجربی و به‌ویژه نظریه‌ی علمی زیست‌شناسی تحول و تکامل جانداران را نیز، در حیطه‌ی قواعد اخلاقی و مقررات اجتماعی شامل کردند، یعنی جامعه‌شناسان قانون تکامل را در مقولات و مسایل ارزش‌های اخلاقی و دینی نیز جاری و حاکم کردند. بنابراین، زمینه‌ی نفوذ و رشد بیش سکولاریسم را، که همان در حاشیه بردن دین در جامعه از مسایل سیاسی و علمی و فرهنگی باشد، در جهان اسلام آماده کردند.

از طرف دیگر، با سقوط خلافت عثمانی در آغاز سده‌ی بیستم، که حامی و مدافع سنت اسلامی بود، و تا حدودی جلوی نفوذ فرهنگ غرب را می‌گرفت، راه نفوذ سکولاریسم هموار گردید، و مخالفان داخلی عثمانی در ترکیه‌ی بعدی آماده‌ی پذیرای اصول سکولاریسم و به‌خصوص فرزندان آن، یعنی پلورالیسم و لائیسزم، یعنی حکومت لائیک شدند، که قائد و رهبر



این گروه همان مصطفی کمال پاشا معروف به «آتاترک» - یعنی پدر ملت ترک، طرفدار حکومت لائیک بود. آتاترک می‌گفت: پیامبر اسلام به‌اصحاب خود دستور داده بود، که ملت‌ها را به‌دین اسلام دعوت کنند و اسلام را رواج دهند؛ اما نگفته بود که، برای آن ملت‌ها حکومت دینی تشکیل دهند؛ بلکه تشکیل حکومت در اسلام به‌صورت خلافت بعد از پیامبر - به‌صورت‌های انتخابی یا انتصابی - کاری بود که، مسلمانان ایجاد کردند. زیرا حکومت یک امر بشری است، نه الهی. از این‌رو مطابق قانون اساسی ترکیه، که در سال ۱۹۲۳ میلادی توسط مجلس ملی تدوین شد، اجرای قوانین فقه اسلامی در آن‌جا ملغی گردید و قوانین غربی جای‌گزين آن شد، و مدارس دینی تعطیل شد - یعنی دین به‌حاشیه‌ی جامعه طرد گردید.

نفوذ بینش سکولاریسم در ایران هم، در دوره‌ی حکومت رضاشاه پهلوی، از آغاز سده‌ی چهاردهم خورشیدی، به‌تدریج آغاز گردید. زیرا رضاشاه هم می‌خواست از حکومت لائیک ترکیه و به‌خصوص از آتاترک پیروی کند، و این امر مستلزم آن شد، که روشنفکران جامعه‌ی جدید ایران، که از وضع عقب‌مانده‌ی دوره‌ی قاجار ناراضی بودند، به‌پذیرش سکولاریسم تمایل نشان دهند، و فرهنگ غربی را در ایران گسترش دهند، که موضوع کشف حجاب و متحدالشکل نمودن پوشاک از مظاهر آن بود.

به‌هر منوال، امروز هم بعضی نویسندگان معاصر ایران در آثار خود بینش سکولاریسم، به‌ویژه نتایج و فروع آن مانند پلورالیسم را در ایران معرفی می‌کنند؛ مثل کتاب «صراط‌های مستقیم» و نیز آن بینش در بعضی کتاب‌های کلام جدید مثل «سکولاریسم در مسیحیت و اسلام»، «سکولاریسم یا حذف دین از زندگی دنیوی» تألیف مرحوم محمدتقی جعفری و مانند آن‌ها، در پایان مقاله به‌بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود. به‌هر حال اکنون بینش سکولاریسم در ممالک اسلامی و ایران یکی از مسایل مهم است.

### اشاره به‌بعضی فروع و نتایج سکولاریسم

بالاتر اشاره کردم که، بینش سکولاریسم یک زمینه‌ی کلی است و به‌معنای عمومی به‌حاشیه راندن و دخالت ندادن دین در امور سیاسی، علمی و اجتماعی در جامعه، که از ابتدای سده‌ی هفده‌ی میلادی در غرب - به‌ویژه در اروپا - پدید آمد و در مسیر تحولی خود به‌صورت‌های مختلف در آمد. در این مسیر مقولاتی به‌عنوان فروع و نتایج از آن به‌وجود آمد، که هر یک معنا و وظیفه‌ی دین در جامعه را به‌گونه‌ای تعریف و توجیه کردند، که به‌مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

- ۱- نظریه لیبرالیسم دینی: لیبرالیسم به‌معنای آزادی عمل و تکفّر انسان در امور سیاسی،

اقتصادی و دینی است. لیبرالیسم دینی یعنی آزادی فردی انسان در انتخاب دین در جامعه. در این بینش دین و اعتقادات مذهبی یک امر فردی شمرده می‌شود و در این انتخاب هیچ تعصب و تحمیل نباید وجود داشته باشد، یعنی مطابق عنوان لیبرالیسم دینی، دین‌دار نباید به هیچ مرزی و حدی محدود و مقید باشد. بنابراین ادعا، یک دین‌دار لیبرالیست باید با غیر هم‌دینان خود راه تسامح و تساهل ببوید، و به قول ضرب‌المثل عامیانه: «عیسی به دین خود و موسی به دین خود» باید باشند.

مطابق این بینش، دین در جامعه یک امر نسبی و خصوصی شمرده می‌شود؛ از این رو نباید کسی با دینی، دین متبوع خود را بر دیگران تحمیل کند. طبق معیارهای لیبرالیسم دینی، اساس دیانت بر تجربه‌ی دینی و شهود قلبی است. دین و دیانت در جامعه جنبه‌ی معنوی و روحانی دارد، و دارای حالت و جنبه‌ی باطنی و عرفانی است - نه جنبه‌ی دنیوی و مادی.

۲- پلورالیسم دینی: یکی از پی‌آمدهای سکولاریسم، بینش «پلورالیسم - Pluralism» است، که اصطلاحاً به معنای «کثرت‌گرایی» یا اعتقاد به کثرت حقیقت در همه‌ی ادیان و مذاهب آمده است. این بینش در مسیر تحولی سکولاریسم، در همان نیمه‌ی سده‌ی بیستم در دین مسیح ظهور کرد. به عبارت دیگر، پلورالیسم از بینش لیبرالیسم سیاسی و دینی غرب، که آن هم برآیندی از سکولاریسم بود، نتیجه شد. منظور این بینش این است که، همه‌ی ادیان و مذاهب مختلف جهان هر کدام راهی به‌واقعیت دارند، و بطور نسبی بهره و سهمی از حقیقت واقعی دارند و به این ترتیب، نمی‌توان آن‌ها را بر باطل دانست.

این بینش در جامعه‌ی مسیحی غرب از آن جهت پیدا شد، که اولیای کلیسا دیدند در جامعه‌ی متمدن مبتنی بر لیبرالیسم سیاسی و دینی، باید پیروان همه‌ی ادیان یک‌دیگر را بپذیرند، تا بتوانند در صلح و صفا زندگی کنند و در نتیجه، بر آن شدند که، چنین نیست که فقط یک دین و یا یک مذهب صددرصد بر حق و ادیان دیگر بر باطل باشند؛ بلکه همه‌ی آن‌ها به‌طور نسبی دارای حقیقت هستند - یعنی حقیقت واقعی در آن‌ها متکثر شده است.

این بینش در مقابل نظریه و بینش انحصارگرایی در پذیرش دین مورد توجه واقع شد؛ از این رو گروهی از اولیای مسیحی در مقابل پلورالیسم، طرفدار «شمول‌گرایی» شده گفتند: همه‌ی ادیان به‌الفاظ و اصطلاحات و مقولات مختلف یک حقیقت را بیان می‌کنند. بنابراین، یک دین بر حق به‌طور مثال مسیحیت، شامل ادیان دیگر هم هست، بنابراین، اگر پیروان آن ادیان به‌وظایف خود عمل کنند، مانند این است که، از آن دین واقعی پیروی کرده‌اند، و می‌توانند اهل نجات باشند؛ ادیان دیگر باطل محض نیستند، بلکه راه‌های رسیدن به آن حقیقت واقعی به‌ظاهر مختلف

هستند. چنان‌که در عرفان نظری عقیده بر این است که، همه‌ی ادیان و فرهنگ‌های مختلف اگر در صدد رسیدن به آن واقعیت واحد باشند، راه غلطی را نمی‌پیمایند. چنان‌که عماد خراسانی شاعر عرفان‌گرا می‌گوید:

«پیش ما سوختگان مسجد و می‌خانه یکی است

حرم و دیریکی کعبه و بتخانه یکی است»

جان‌هیک در حدود پنجاه سال پیش در اروپای مسیحی، سخت از بینش پلورالیسم دفاع کرد و گفت: همه‌ی دینداران و پیروان ادیان مختلف، و حتی مکاتب فلسفی بر حق هستند و اهل نجاتند! از این جهت اکنون او را بنیان‌گذار پلورالیسم معاصر می‌دانند.

بینش پلورالیسم به تدریج در جامعه‌های دیگر و میان مسلمانان هم کم و بیش نفوذ کرد، و ظاهراً آن بینش پس از انقلاب اسلامی در ایران وارد شد و به وسیله‌ی بعضی روشنفکران دینی، مثل آقای دکتر عبدالکریم سروش، در مقالات و تالیفات خود منادی و معرف نظریه پلورالیسم دینی بودند و بی‌پرده اسرار را هویدا کرده، راه افراط را طی می‌کنند.

در ایران اسلامی، بعضی دانایان، مانند آقای صادق لاریجانی در کتاب «پلورالیسم» آن بینش را بررسی کرده و به‌طور ملایم و قابل قبول به معنای در صلح و آشتی زندگی کردن پیروان ادیان با نظر تسامح و تساهل می‌پذیرند. به هر حال، موضوع پلورالیسم، به این‌گونه و به معنای غربی آن در جامعه‌های اسلامی و در ایران مورد بحث و بررسی است؛ از این رو یکی از مسایل مهم کلام جدید را تشکیل می‌دهد.

### منابع مقاله:

۱. محمدحسن فدردان قراملکی، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام.
۲. علامه محمدتقی جعفری، سکولاریسم یا حذف دین از زندگی دنیوی.
۳. الوین بلان تیجا، جستارهایی در فلسفه‌ی دین، برگردان مرتضی قتی‌زاده.
۴. جان هیک، فلسفه‌ی دین، برگردان بهرام راد.
۵. ابوالقاسم فنایی، درآمدی به فلسفه‌ی دین و کلام جدید.
۶. احمد فرامرز قراملکی، هندسه‌ی معرفتی کلام جدید، چاپ مؤسسه‌ی فرهنگی اندیشه‌ی معاصر.
۷. عبدالکریم سروش، صراط‌های مستقیم، چاپ مؤسسه‌ی فرهنگی صراط.
۸. صادق لاریجانی، پلورالیسم، چاپ حوزه‌ی علمیه‌ی قم.
۹. آیه‌الله جوادی آملی، انتظار بشر از دین، چاپ مرکز نشر اسرا.
۱۰. عبدالله نصری، انتظار بشر از دین، چاپ مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر.
۱۱. ایان باربور، علم و دین، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرماشاهی، چاپ نشر دانشگاه.
۱۲. یوسف فنایی، بنیان‌های اجتماعی دین، چاپ تهران، ۱۳۵۶.